

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: بیست و دوم - زمستان ۱۳۹۳
از صفحه ۲۳۹ تا ۲۵۶

یکسانی‌های محتوایی غزلیات و مثنوی «دستورنامه» نزاری قهستانی*

سید علی جعفری صادقی^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اهواز - ایران

سید احمد حسینی کازرونی^۲

استاد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - ایران

چکیده

ادب تعلیمی همواره یکی از گسترده‌ترین عرصه‌های هنرنمایی بسیاری از سخنوران و پدیدآورندگان آثار ادبی بوده است، که به واسطه‌ی خلاقیت و جاذبه‌ی سخن، به آموزه‌ها و تعالیم خویش اثربخشی و توان نفوذ ده‌چندان در دل مخاطبان بخشیده‌اند. منظومه‌ی «دستورنامه» نزاری قهستانی، مثنوی کوتاهی است که به ظاهر در شرح آداب و رسوم باده‌نوشی و به انگیزه‌ی تعلیم و اندرز فرزندان سروده است. اما آشنایی با ویژگی‌های سبکی و محتوایی دیگر سروده‌های نزاری به ویژه در قالب غزل و دقت و بررسی دگرباره در دستورنامه نشان‌دهنده‌ی مشترکات محتوایی فراوانی در میان مضامین غزلیات وی و دستورنامه می‌باشد؛ که عمدتاً بازتابی از انگیزه‌ها و خواست‌های ملامتی نزاری است. پی بردن به این مشترکات، زمینه‌ی دریافت معانی تازه‌ای را از این منظومه فراهم می‌سازد، به گونه‌ای که می‌توان گفت: محتوای دستورنامه در واقع بازآفرینی مضامین رایج ملامتی غزل فارسی در قالب مثنوی است.

واژگان کلیدی: غزل، ملامتی، مضامین، تعلیمی، مثنوی.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۴/۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۷/۱۴

۱- پست الکترونیک: aljasa70@gmail.com

۲- پست الکترونیک: sahkazerooni@yahoo.com

مقدمه

اگر نگوئیم که تعلیم و تعلم برترین آرمان نسل بشر است، مسلماً از شگرف‌ترین توان‌های نهادینه در وجود آدمی برای رسیدن به رستگاری و فرجام نیک است. و اگر درویشانه و درون‌گرایانه‌تر به این مسأله بنگریم با رأی به تفسیر عرفانی آیه‌ی قرآنی «و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ و الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۴)، از «یعبدون» به «یعرفون» تعبیر خواهیم نمود؛ و به حکم آیه‌ی «و عَلَّمَ آدَمَ أَسْمَاءَ كُلِّهَا ...» (بقره/۳۱)، نخستین مسند تعلیم انسان را برای خداوند قائل خواهیم شد.

اما نگرش به این مهم‌ترین عامل پیش‌رفت و سعادت بشر و طرز بهره‌گیری از این توان و قابلیت نیز مانند هر مسأله‌ی انسانی دیگری با خوی و منش و خلیات فردی و جمعی انسان‌ها در پیوند تنگاتنگ است و از همین روی در گذر روزگاران، شیوه‌ها و روش‌های گوناگونی بدین منظور پدیدار شده است؛ از سهل‌گیرانه و نرم‌خویانه‌ترین شیوه‌ها تا سخت‌گیرانه و درشت‌خویانه‌ترین آن‌ها.

ادب ارجمند پارسی نیز از آغاز در پاسخ به این خواسته‌ی جامعه‌ی ایرانی، همواره نمونه‌های والایی از ادبیات تعلیمی را پیش‌کش داشته است، که افزونی شمار این آثار ما را از یاد کرد نمونه‌هایش بی‌نیاز می‌دارد. بخش گسترده‌ای از این آثار تعلیمی به پهنه‌ی ادبیات عرفانی نیز تعلق دارد، که به مقتضای گستره‌ی وسیع دستگاه ارشاد و تعلیم عرفا و صوفیه شاید بتوانیم بسیاری از برجسته‌ترین آثار عرفانی چون: حدیقه‌الحقیقه، منطق‌الطیر، مثنوی معنوی و ... را از این شمار بدانیم. پدیدآورندگان این آثار کوشیده‌اند که به کمند جاذبه‌ی سخن، به لطیف‌ترین و نغزترین شیوه‌ها از هنر سخنوری خویش در رسیدن به مقاصد تعلیمی‌شان بهره گیرند.

جنبه‌ی تعلیمی مثنوی «دستورنامه»

اگر سخنان نزاری قهستانی در آغازین بیت‌های مثنوی «دستورنامه» را جدی بگیریم، این مثنوی را هم باید از شمار آثار تعلیمی بدانیم. البته خواننده‌ی دستورنامه به زودی به این باور می‌رسد که سراینده به راستی طرزی نوآیین را برای برآوردن مقصود خویش در پیش گرفته است و بیت به بیت، بیش از پیش بر اعجاب و شگفتی‌اش افزوده خواهد گشت.

محتوای اصلی دستورنامه، به ظاهر شرح آداب و رسوم باده‌نوشی، به جهت برخورداری از مزیت‌ها و کم کردن مضرات آن برای فرزندان می‌باشد. اما شاید برای درک بهتر مقصود نزاری از انتخاب این محتوا برای اثرش و دریافت بهتر معانی آن، شایسته باشد که خود را از مراجعه به دیگر آثار وی نیز بی‌نیاز ندانیم.

نگاهی گذرا به دیگر آثار نزاری چون: قصاید، غزلیات و ترجیعات دیوانش نشان می‌دهد که پرداختن به موضوع باده‌نوشی و می‌خوارگی و مضمون‌پردازی درباره‌ی می و ساقی و خرابات، پیوسته مورد اهتمام شاعر بوده و البته در صدر مضامین غزلیاتش که عمده‌ی حجم دیوان او را شامل می‌شود، قرار دارد. اگرچه بر خواننده‌ی سخن‌شناس پوشیده نیست که مضمون‌پردازی با این موضوع در غزلیات فارسی نه تنها غریب و نادر نیست، بلکه بسیار هم مأنوس و آشناست. با این اوصاف شور و اشتیاق نزاری به خمیره‌سرایی چشمان هر خواننده‌ای را خیره خواهد نمود.

می‌نوشی و باده‌پرستی در آثار نزاری

نخستین پرسشی که با سابقه‌ی ذهنی نسبت به معانی استعاری و کنایی خمیریات در غزل‌سرایی عارفانه و عاشقانه در این باره پیش می‌آید این است که: می و باده‌ی نزاری را از کدام پیمانانه بدانیم؟ از پیمانانه‌ای که سرخوشان میکده‌ها از آن گرمی می‌جویند؟ از پیمانانه‌ی پیمان الست که گل‌قالب شوریدگان را بدان سرشته‌اند؟ یا از پیمانانه‌ای که هاتف غیبی در کشف و شهود بامدادی جان و دل خلوتیان را بدان روشن می‌سازد؟

اگرچه این پرسش درباره‌ی بسیاری دیگر از غزل‌سرایان ادب پارسی چون: خواجوی کرمانی، اوحدی مراغه‌ای، حافظ شیرازی و ... نیز مطرح شده و هر کس بر مذاق خویش پاسخی برای آن بازجسته است، در این جا نیز ما ناگزیریم به تلاش برای رسیدن به پاسخی قانع‌کننده برای آن، که به منزله‌ی کلیدی است برای دستیابی به پاسخ بسیاری از پرسش‌های دیگر درباره‌ی مثنوی دستورنامه.

چنان‌که گفتیم، پرداختن به خمیره‌سرایی در غزل فارسی، چه پیش و چه پس از نزاری، نه تنها بی‌سابقه نیست، بلکه دیرینه‌ای به درازای رواج غزل‌سرایی در ادب پارسی دارد. بنابراین

لزومی ندارد که به هر دلیل مانند برخی از مؤلفین و پژوهندگان، حساب وی را از دیگر غزل‌سرایان جدا بدانیم و یا مانند برخی دیگر غرض‌ورزانه چنین گرفتار تنگ‌نظری گردیم:^۱

«سلطان اعظم ابوالقاسم بابر بهادر، کساه‌الله بلباس الغفران، از شیخ‌الشیوخ الفاضل صدرالدین محمدالرواسی قدس سره، سؤال کرد که: چه می‌گویید در سخنان توحیدآمیز بلند که بزرگان فرموده‌اند؟ شیخ فرمود: اگر شیخ محیی‌الدین عربی و مولانا جلال‌الدین رومی و شیخ فریدالدین عطار و عراقی و اوحدی و حسینی گفته‌اند، محض ایقان و اصل عرفان است و اگر نزاری قهستانی و پیر تاج تولمی و امثال ایشان گفته‌اند، ضلالت و بدعت و بوالفضولی است.» (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۲۳۳)

انگیزه‌ها و معانی گوناگون در خم‌ریه‌سرایی

چنان‌که می‌دانیم مضمون‌پردازی درباره‌ی می و مستی در غزل فارسی به معانی گوناگون صورت می‌گرفته است؛ که اهم آن‌ها عبارت است از:

۱- معنای عرفانی

شراب‌خانه‌ی وحدت که انزوای من است در او وساده‌ی تحقیق متکای من است
(نزاری، ۱۸۳: ۱)

شرب من ام‌الخبائث چون بود؟ من به پاکی می‌خورم با اصفیا
(همان، ۶۲: ۴)

اگر مستی‌ای می‌کنم، باک نیست که این می ز خم‌خانه‌ای دیگر است
(همان، ۲۳۲: ۲)

۲- معنای عاشقانه

گر دیگران ز شیرهی انگور سرخوش‌اند ما از شراب عشق چنین واله ایم و مست
(همان، ۲۵۲: ۵)

اگر عاشق به می مست است، هیهات هنوزش گر بجوشانند خام است
(همان، ۱۵۴: ۲)

میست در سرم از روزگار الست که حاجتم نه به خم‌خانه نه به خمار است
(همان، ۲۱۸: ۲)

۳- معنای ظاهری: خم‌یه‌سرایبی در معنای ظاهری آن، خود به انگیزه‌های مختلفی صورت می‌گرفته است:

۱-۳: به انگیزه‌ی زدودن غم روزگار

تا می نمی‌خورم، غم دل می‌خورد مرا از دست غم هم اوست که وامی‌خرد مرا
(همان، ۳۱: ۱)

۲-۳: به انگیزه‌ی پیروی از سنن ساقی‌نامه‌سرایبی

هان سبک دوری بگردان ای پسر آب حیات آن‌چنان کز یک‌دگر درنگسلند اقداح را
(همان، ۲۱: ۵)

۳-۳: به انگیزه‌ی ملامت‌جویی

بیار باده که بر عارفان حرام نشد حلال نیست ولی زاهدان رعنا را
(همان، ۱۱: ۷)

به مذهب صلحا شرب آب رز نهی است بده، بیار، ستیز صلاح‌جویان را
(همان، ۳۷: ۴)

دوستان با جگر تشنه رسید آب حیات کوری مدعیان را، به محمد صلوات
(همان، ۹۹: ۱)

ادبیات ملامتی در سروده‌های نزاری

آن‌گونه که از مختصات کلام نزاری در قالب‌های گوناگون برمی‌آید و پس از این نیز بیش‌تر

در این باره بحث خواهد شد، آن‌گاه که در سروده‌های وی آشکارا از می‌نوشی و باده‌پرستی در معنای ظاهری آن سخن به میان می‌آید، معمولاً پای مقاصد و انگیزه‌های ملامتی در میان است. شایان ذکر است که «اظهار می‌نوشی و باده‌پرستی» از رایج‌ترین مضامین ادبیات ملامتی یا «قلندریات»^۲ می‌باشد که از آغاز در غزلیات عرفانی سخنورانی چون سنایی و عطار رواج یافته و به ویژه در سده‌ی هفتم و هشتم هجری به وجه غالب غزلیات عارفانی چون: اوحدی مراغه‌ای، خواجه‌ی کرمانی، حافظ، عماد فقیه و ... تبدیل شده است.

مسئله این‌گونه اظهارات بیش از هر چیز وسیله‌ای بوده است برای برآوردن خواسته‌های ملامتی این سخنوران؛ یعنی: تلاش در تهذیب و تزکیه‌ی درونی و رسیدن به صدق و اخلاص، پرهیز از آوازه‌جویی و خوش‌نامی، به منظور رهایی از گرفتاری به دام ریا و تزویر و مبارزه با نمودهای اجتماعی ریا و تزویر در عصر و روزگارشان. که به تدریج به سنن رایج غزل‌سرایی بدل گشته است.

این سخنوران بارها و بارها در سروده‌هایشان گرایش خویش را به راه ملامت^۳ ابراز داشته‌اند:

محکم نشود دست تو در دامن تحقیق تا سوخته‌ی راه ملامت نگردی
(سنایی، ۵۰۲: ۱۹)

ملامت آن زمان در خود گرفتم که دل در مهر آن دل‌دار بستم
(عطار، ۴۴۱: ۳)

ما ملامت را به جان جوییم در بازار عشق کنج خلوت پارسایان سلامت‌جوی را
(سعدی، ۲۲: ۶)

اگر از کوی تو خواجه‌و به ملامت نرود مکنش هیچ ملامت، که ملامت‌جویی ست
(خواجو، ۶۰: ۹)

البته گفتنی است که هیچ کدام از این سخنوران در ابراز ملامتی‌گری و خود را اهل ملامت دانستن به نزاری نمی‌رسد:

بار ملامت‌گران می‌کشم و می‌برم می‌گذرانم خوشی دور عنا و تعب
(نزاری، ۸۰: ۱۲)

لامحال از عقب عشق ملامت خیزد از ملامت نگریزیم که خود شیوه ماست
(همان، ۱۴۳: ۶)

فقیر ار نباشد ملامت‌پذیر یقین دان که جز مرد طامات نیست
(همان، ۳۰۰: ۱۲)

این پیر ملامت‌زده را سلسله درحلق خلقی ز پیش، گرد محلات برآرید
(همان، ۵۹۱: ۳)

همچنین غزلی را که نزاری با ردیف «لامت» سروده و در همگی بیت‌های آن به بیانی
پرشور از انگیزه‌های ملامتی خویش سخن رانده است، خود به بسندگی می‌تواند گویای تب و
تاب ملامتی وی باشد:

اگر عاشقی سرمتاب از ملامت غذا کن نه از آب و نان، از ملامت
(همان، ۳۶۴: ۱)

از دیگر مضمون‌هایی که در سروده‌های غزل‌سرایان، نزدیک‌ترین وابستگی را با مضمون
بیت‌های فوق دارد، مضمون «بی‌اعتنایی به رد و قبول خلق» و «بی‌تأثیر دانستن سرزنش و
لامت دیگران» می‌باشد، که در سخن نزاری نیز به فراوانی دیده می‌شود.

من که هرگز به ملامت نشوم با تو دگر خود گرفتم همه عالم به ملامت برخاست
(همان، ۱۲۴: ۷)

دم درکشیده‌ایم و زبان درکشیده‌اند چون خالق آگه است چه باک از خلاق است
(همان، ۱۴۴: ۷)

سرزنش کردن و بد گفتن مردم چه کند؟ هر که در کار درست است نترسد ز شکست
(همان، ۲۴۲: ۱۲)

یار ناهموار گو تشنیع می‌زن باک نیست خود ملامت از پی صاحب‌دلان هموار هست
(همان، ۲۹۱: ۴)

اما نکته‌ای که درباره‌ی نزاری نسبت به دیگر غزل‌سرایان یاد شده وجود دارد این است که وی به سبب خوی شدید ملامتی و پای‌بندی به باورهای اسماعیلی که به گفته‌ی وی به تنهایی می‌توانسته فروزنده‌ی آتش عداوت و کین‌جویی دشمنانش بوده باشد:

دانی از من ناشناسان را چه آتش دردل است زان‌که هستم خاک پای نقد وقت بوتراب
(همان، ۶۷: ۱۳)

به صدق گفتم و دانم حسود خواهد گفت که مذهب حکما بر خلاف دین باشد
(همان، ۴۹۴: ۷)

چون نخواند حاسدم آتش‌پرست چون مرا بیند چنین آتش به دست
(همان، ۲۲۲: ۱)

ناچار گشته است که در ضمن حفظ روش ملامتی، بارها به دفاع از خود و پاسخ‌گویی به دشمنان و سرزنش‌کنندگان خویش پردازد، که در همین دفاعیاتش نیز نشانه‌های آشکاری بر درست‌کرداری و شیوه‌ی سلوک ملامتی‌اش باز می‌توان یافت.

تشنیع بر نزاری و او خود شکسته‌وار هرگز به نام و ننگ نبوده‌ست پای‌بست
(همان، ۲۴۰: ۸)

در حق من به ناحق اگر طعنه‌ای زنند من نشنوم ز مدعیان ترهات را
(همان، ۱۷: ۲)

متعصب چه کند؟ هر چه بتر گو می‌گوی نور بی‌ظلمت و صادق نبود بی‌کذاب
(همان، ۷۹: ۱۶)

قاصر و غالی نی‌ام، راه مشنع کجاست؟ مرتبه‌ی حد من پیش مقصر غلوست
(همان، ۲۶۵: ۷)

بدسگالان مخالف بد نیکان گفتند پاک‌بازان محق تن به ملامت دادند
(همان، ۵۴۰: ۱۱)

همچنین نزاری بارها به رمزی بودن سخنان و استعاری بودن بسیاری از اصطلاحات
مانند: می و خم‌خانه و خرابات و ... در سروده‌هایش اشاره کرده است.

تا سر از پای خم میکده بر باید داشت گر به خم‌خانه مرا دفن کنی، اینت صواب
هر کس این رمز نداند، نزاری خاموش مثل است این مفکن گوهر حکمت به خلاب
(همان، ۷۹: ۱۵-۱۴)

دوش آمد بر سرم سرو خرامان نیمه‌شب کیست گفتم آن‌که می آید بدین سان نیمه‌شب
گر نداند کس نزاری، گو مدان، ماییم و بس اتصال جان چنین باشد به جانان نیمه‌شب
(همان، ۸۳: ۱۱-۱)

ادبیات ملامتی در مثنوی «دستورنامه»

محتوای ملامت‌جویانه‌ی غزلیات، قصاید و ترجیعات نزاری و رازوارگی و رمزگرایی وی،
این وسوسه را در ذهن برمی‌انگیزد که در دیگر آثار او هم به دنبال سررشته‌هایی از این
گرایش‌ها و تمایلاتش باشیم؛ از جمله‌ی این آثار، مثنوی «دستورنامه» را می‌توان نام برد، که
نخستین برخورد با موضوع و محتوای آن، که در «شرح آداب و رسوم باده‌نوشی برای فرزندان»
می‌باشد، این وسوسه را تأیید می‌نماید. از این روی بررسی و دقتی دوباره در محتوای این
مثنوی را ضروری می‌دانیم.

نزاری، در آغاز دستورنامه، هدف خویش را از سرودن این مثنوی متنوع و بدیع، تعلیم
فرزندانش در ادب باده‌نوشی و دست بازداشتن از افراط در آن دانسته است.

گذر کرد بر خاطر م بارها وز آن بود بر خاطر م بارها
که از بهر فرزند فرخنده فال برون آورم تنسقی حسب حال

(همان، دستورنامه: ۶۷-۶۶)

و با امعان نظر به بیانات خود وی، که در ایام جوانی، چنان‌که افتد و دانی، خود نیز چندان
پیراسته و فارغ از این گرد و درد نبوده است:

چو خود بوده بودم در آن گرد و درد به یک ره ندانستم انکار کرد
(همان: ۶۸)

بنابراین می‌کوشد که شیوه‌ای نغز و تازه در آموزگاری فرزندانش، شهنشاہ و نصرت، در
پیش بگیرد و در پی انکار و عیب‌جویی آشکار از ایشان نباشد.

به وعظ متین و به اندرز چست در عیب گفتم بیندم نخست
مگر پس‌رو استقامت شوند نصیحت به گوش خرد بشنوند
(همان: ۶۹-۷۰)

پرهیز از عیب‌جویی دیگران

«پرهیز از عیب‌جویی دیگران و اهتمام به تزکیه‌ی نفس خویش»، یکی از مضامین پرکاربرد
در ادبیات ملامتی و نیز غزلیات نزاری می‌باشد.^۴

عیب‌رندان مکن ای زاهد پاکیزه‌سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
(حافظ، ۷۸: ۱)

یارب آن زاهد خودبین که به‌جز عیب ندید دود آهیش در آینه‌ی ادراک انداز
(همان، ۲۵۸: ۸)

به ملامتگر و تشنیع‌زن و عیب‌نمای خاک بر فرقم اگر یک سر مویم پرواست
(نزاری، ۱۴۴: ۳)

بنابراین در این یادگار روزگاران کهن‌سالی خویش نیز از سر تجربه شیوه‌ای میانه را در
تعلیم فرزندانش برمی‌گزیند، خود را هم در خطای ایشان سهیم می‌داند و به شیوه‌ی مرسوم
واعظانه از در ارشاد و تذکیر آن‌ها بر نمی‌آید.^۵

نخست از بیان حرمت شراب سخن به میان می‌آورد:

حرام است آری نگویم که نیست نه یک بارگویم که باری دویت
(همان، دستورنامه: ۷۸)

و درست پس از همین سخنانش آغاز به مدح و ستایش از شراب و باده‌نوشی می‌کند:

غذای تن، قوت جان است راح چه وصفش کنم بیش از آن است راح
چهل سال مداح می بوده‌ام هنوزش به واجب بنستوده‌ام
(همان: ۹۱-۹۰)

در این سخنان که به مضامین غزلیات خویش هم نظر داشته است، به طرزی متناقض‌نما، بحث درباره‌ی حرمت شراب و سپس ستایش از آن را با هم گرد آورده است؛ که گونه‌ای بهره‌گیری رندانه از مضمون این آیه‌ی قرآنی است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا...» (بقره/۲۱۹).

در پی آن بار دیگر از می‌خوارگی خویش در روزگار جوانی سخن می‌گوید:
زمانی نبودم ز می ناگزیر که هم پای‌مرد است و هم دست‌گیر
مددکار فکر شبان‌روز من نمودار طبع نوآموز من
(نزاری، دستورنامه: ۹۸-۹۷)

مستی مجازی، مقدمه‌ی مستی حقیقی

نزاری با این مقدمه‌چینی درباره‌ی باده و مستی دنیوی، زمینه را برای وارد شدن به بحث درباره‌ی سرمستی به باده‌ای دیگر که همان باده‌ی عشق و حقیقت است، فراهم می‌کند. و البته این مسأله را هم با بازگویی خاطره‌ای شخصی همراه می‌کند، که سخن را از صورت و عطف آشکار بیرون آورد.

از این پیشم این بیت اوراد بود که بر یادم از طبع وقاد بود
مرا راح روح‌اللهی دیگر است که روحم از او بوده در پیکر است
(همان: ۱۰۶-۱۰۵)

عرفا از عشق در صورت انسانی و مجازی آن نیز به عنوان پلی برای رسیدن به عشق حقیقی تعبیر کرده‌اند.

عاشقی گر زین‌سر و گر زان‌سر است عاقبت ما را بدان سر ره‌بر است
(مولوی، ۱: ۱۱۱)

و عشق را تنها بهانه‌ی آفرینش آدم، ماجرای هبوط او به پهنه‌ی گیتی، سلوک او در این جهان و بازگشت به بارگاه الهی می‌دانند.

رهرو منزل عشق‌ایم و ز سرحد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم
(حافظ، ۳۵۹: ۲)

نزاری با بهره‌گیری از این باور عرفانی بحث درباره‌ی پیوند عشق انسانی و الهی را به باده‌ی انگوری و و باده‌ی ازلی مربوط می‌سازد.

که داد از عذاب الیم خلاص	دلیل رهم شد به مردان خاص
نهادم قدم در مقام صفا	وز آن علت‌م حاصل آمد شفا

(نزاری، دستورنامه: ۱۱۰-۱۰۹)

از مسجد به خرابات رفتن

در سروده‌های نزاری به موارد فراوانی برمی‌خوریم که از پدرش در جایگاه پیر مرشد خویش یاد می‌کند. در این جا نیز با تکرار همین سخن، به گونه‌ی ضمنی زمینه‌ی پذیرش چنین جایگاهی را برای خود نسبت به فرزندانش پدید می‌آورد. آن‌گاه به شرح آداب و رسوم باده‌نوشی می‌پردازد، مجالس مختلف را نام می‌برد، در مجلس پادشاهان و حاکمان، توصیه‌اش به پرهیز از باده‌خواری است. در مجلس جوانان و همسالان، توصیه‌اش به همراهی کردن و نگه داشتن حدود است. و در ضمن حضور در مجلس جوانان، همنشینی و همصحبتی با پیران را هم واجب می‌داند.

مرا بود در عنفوان شباب	دو تعلیم و هر دو در اندر صواب
یکی با جوانان خودرای مست	درافتادن و دست بردن به دست
یکی با نصیحت‌گران کهن	مبارک‌دم و خوش‌دل و خوش‌سخن
چو یک هفته با همسران بودمی	تماشاکنان، می‌خوران بودمی
هوای مقامات پیران راز	مرا برفکنندی از آن جمع باز

(همان: ۱۶۵-۱۶۱)

اندرز نزاری در این بیت‌ها، در واقع صورت تعلیمی مضمونی شایع در ادبیات ملامتی و

غزلیات قلندری است، که در غزلیات وی نیز نمود فراوانی دارد؛ «از مسجد به خرابات رفتن و از خرابات به مسجد آمدن».

ای پیر مناجاتی در میکده شو، بنشین
درباز دو عالم را، زین سود و زیان تا کی؟
(عطار، ۷۳۹: ۷)

دوشم از کوی مغان دست به دست آوردند
از خرابات سوی صومعه مست آوردند
(اوحدی، ۲۰۰: ۱۱)

زاهد آن است که از راه حقیقت چون من
از صوامع به در آید، به خرابات افتد
(نزاری، ۴۰۳: ۵)

در ادامه، محدودیت‌هایی را برای می‌نوشی برمی‌شمارد: پرهیز نمودن از صبحی و زیاده‌روی در باده‌نوشی، سواری نکردن، راه نرفتن در کوی و برزن و بخشش نمودن در حالت مستی و... پس از آن مقایسه‌ای در میان می‌خوارگان و مستان حق یا زندان انجام می‌دهد و می‌خوارگان را بی‌ذوق و دل‌افسرده می‌نامد.

ز مستان حق پرس اسرار می
که افسرده بیرون نبرده‌ست پی
چو در می‌تلف‌کردگان ذوق نیست
دل‌افسرده‌گان را سر شوق نیست
(همان، دستورنامه: ۴۰۹-۴۰۸)

زندان و مستان حق را ملامت‌یانی می‌داند که به رغم ظاهر خراب و ناپسند، دارای باطنی چون گنج پنهان‌اند. آن‌گونه که می‌توان شاهد بود، نزاری در دستورنامه هم از مقاصد ملامتی خویش صرف نظر نکرده است.

برون گر خرابی و ویرانی است
درون سربه‌سر گنج پنهانی است
(همان: ۴۱۳)

از خرابات به مسجد آمدن

در چند بیت بعد، نزاری از اوقاتی سخن می‌راند که به تنهایی و در خلوت باده می‌خورده، باطنش صفا می‌یافته و اشعار لطیف و حکیمانه‌ای را در سلک نظم می‌کشیده است.

به هر موسمی خانه‌ای داشتم حکیمانۀ پیمانۀ‌ای داشتم
به دفع ملالت، به رفع حجاب روان کردمی کاسه‌ی پرشراب
(همان: ۴۵۳-۴۵۲)

تا این‌که پس از مدتی، در احوال درونی وی تحولی رخ می‌دهد، هاتف غیبی به او آواز می‌دهد و دستش را در دست فقیه مسجد می‌گذارد و در پی آن یک‌سره خون رز را کنار گذاشته و توبه می‌کند.

چهل سال در خون رز رفته‌ام در اکسون و کمخا و خرز رفته‌ام
می‌اکنون ز جام صفا بایدم ز پشمینه کشف‌الغطا بایدم
کنون از حرامانه بازآمدم ز پیمان پیمانۀ بازآمدم
سرم مست پیمانۀ‌ی دیگر است شرابم ز خم‌خانۀ‌ی دیگر است
(همان: ۴۷۴-۴۷۰)

که این توبه و بازگشت او را نزدیکان و مردم کوچه و بازار باور نمی‌دارند، او را ریاکار و مزور می‌شمارند و چنین به بدگویی درباره‌ی وی می‌پردازند:

اگر از نزاری ورع باور است ز اعجوبه‌ها این عجایب‌تر است
بسی طعنه در باب ما می‌زدند از این نوع تشنیع‌ها می‌زدند
مرا خود در اوقات رد و قبول نباشد غم ترهات جهول
(همان: ۴۹۵-۴۹۳)

توبه از توبه

اوج قالب‌شکنی نزاری در پایان این مثنوی است که جلوه‌گر می‌شود و به یک‌باره همه‌ی برداشت‌ها را دگرگونه و وارونه می‌سازد.

پس از یک دو سالم که توفیق حی مساعد شد و توبه کردم ز می
دگرباره مخدوم مولای بیگ که بادش قرین روز و شب بخت نیک
به جام مروق خمارم شکست سر توبه‌ی اختیارم شکست
(همان: ۵۰۸-۵۰۶)

آیا این فرجام برای یک اثر تعلیمی که در اندرز به فرزندان شاعر سروده شده و هم‌همی
مراحل یک روند آموزشی پی‌گیر و ارشاد جای‌گیر را دنبال کرده است، پذیرفتنی است؟
الا ای جگرگوشگان پدر بخوانید این پند من سربه‌سر
به گوش خرد راز من بشنوید به ابیات تعلیم من بگروید
(همان: ۵۴۸-۵۴۹)

مسلماً خرد با چنین حکمی سازگار نیست. گریزگاهی که می‌تواند زداینده‌ی این تناقض
باشد، این است که «جام مروق» را در بیت‌های پایانی، تعبیری استعاری از باده‌ی ازلی و
می حقیقی بدانیم؛ که با نصیحت‌های پایانی نزاری نیز سازگارتر به نظر می‌آید.
شراب گران و تنک حوصله رهن بر صراط است و پای آبله
اگر هوشمندی ره حق بسیچ ز تعلیم و تنبیه گردن می‌پیچ
(همان: ۵۴۸-۵۴۹)

به هر روی، در دریافت سخن و شناخت شاعری با چنین اندیشه‌ی ژرف و شگرف و بر
آیینی رازآلود و شیوه‌ی تأویلی و آشنا با طریقت درویشی، نمی‌توان به آسانی و سادگی و با
اتکاء بر معانی ظاهری به نتیجه‌ای قطعی رسید. به ویژه که در همین بیت‌های پایانی نیز چنین
بر رازوارگی سخنان و شخصیت خویش صحنه گذاشته است:
مرا کس نداند که من کیستم کدام؟ کجایم؟ کی‌ام؟ کیستم؟
(همان: ۵۰۰)

اما برای خواننده‌ی آشنا با سبک و سیاق سخن وی در دیگر آثارش، از آغاز و سوسه‌ی
پذیرفتن انگاره‌ی نغزتر در درک معانی بیت‌ها مطرح بوده است. بر پایه‌ی این انگاره، بازگشت
دوباره‌ی نزاری به می‌خوارگی را در همان معنای ظاهری‌اش، اما در کارکرد و انگیزه‌ی ملامتی
باید پذیرفت؛ که تکرار همان مضمون رایج «از مسجد به می‌خانه رفتن» می‌باشد.

نتیجه

گذشته از غزلیات نزاری که از چشم‌گیرترین نمونه‌های ادبیات ملامتی یا قلندریه‌سرایی در غزل فارسی به شمار می‌رود و اغلب مضمون‌های پرکاربرد این گونه‌ی ادبی را با حدتی خاص در غزلیات خویش مطرح ساخته است، این سخنور در اقدامی ابتکاری از قالب مثنوی نیز در خدمت انگیزه‌های ملامتی خویش بهره‌برداری نموده و بسیاری از مضامین رایج در غزلیات فارسی مانند: «اظهار باده‌نوشی و می‌پرستی»، «از مسجد به می‌خانه رفتن»، «پرهیز از عیب‌جویی و اهتمام به تزکیه‌ی نفس خود» و ... را به صورتی دیگر در منظومه‌ی به ظاهر تعلیمی دست‌ورنامه بازآفرینی کرده است.

بنابراین این باور بسیار به حقیقت نزدیک‌تر می‌نماید که دست‌ورنامه را صرفاً اثری تعلیمی ندانیم، بلکه این اثر را گونه‌ای تذوق و شوخی ادیبانه با خوانندگان اثر و بازتابی از محتوای بسیاری از غزلیات وی در قالب و صورتی دیگر به شمار آوریم.

مناجات پایانی منظومه نیز در راستای همین برداشت از سروده‌های وی، خواندنی است.

الهی چو از نیتم آگهی	که خیر است نیت، به خیرم نهی
گرم ناپسندی بر اقلام رفت	حدیث از می و مطرب و جام رفت
مگردان سیه‌روی چون دفترم	به اوراق طوبی بپوشان سیرم

(همان: ۵۶۲-۵۶۰)

پی‌نوشت

- ۱- درباره‌ی نزاری از قول مؤلفین و تذکره‌نویسان قدیم سخنان مختلفی یاد شده است، خود دولت‌شاه درباره‌ی او چنین اظهار داشته است: «نزاری را بعضی موحد و عارف می‌دانند و بعضی از زمره‌ی اسماعیلیه می‌گویند. هر چند سخنان او بر شیوه‌ی می‌پرستی و آداب معاشرت و مستی واقع شده، اما معارف و حقایق نیز دارد و از حقیقت سخنان او معلوم می‌شود که مردی حکیم و صاحب تحقیق بوده و بدو اعتقاد بد بهتان است؛ هر چند گستاخی‌هایی که در شرع ممنوع است، احیاناً از او صادر می‌شود.» (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۲۳۳)
- ۲- «قلندریات برای بسیاری از شنوندگان و خوانندگان، عنوانی غلط‌انداز است؛ چرا که برخی با شنیدن آن، بر این پندار و باورند که این آثار توسط پیروان فرقه‌ی قلندریه پدید آمده است و سراینده‌گان آن‌ها درویشان قلندری بوده‌اند. اما به راستی "غزلیات ملامتی" یا "ادبیات ملامتی" مناسب‌ترین عنوان برای این گونه‌ی ادبی است. چرا که پدیدآورنده‌ی این آثار، در واقع عارفان ملامتی بوده‌اند، نه زندان قلندری.» (جعفری صادقی،

۳- «ملامتیه پس از دوره‌ی ظهور و رواج اندیشه‌هایشان در مکتب صوفیانه‌ی نیشابور، همچنان به روند تکامل خویش در بطن تصوف اسلامی ادامه داده‌اند و بسیاری از اندیشه‌های ملامتی به عنوان اساس تصوف ایرانی پذیرفته شده و در تمام ادبیات صوفیانه و عرفانی فارسی رسوخ یافته است. علاوه بر آن، همواره در میان صوفیان عارفان برجسته‌ای با بهره‌ای غنی‌تر از این‌گونه باورهای ملامتی پدید آمده‌اند که همان شور نخستین ملامتی را در رفتار، اندیشه و سخنان خود تبلیغ نموده‌اند و با دیدی اصلاح‌گراانه و انتقادآمیز تعلقات و تقیدات رسمی صوفیه و تظاهرهای ریاکارانه‌ی برخی از ایشان را نگرسته‌اند؛ کسانی چون: سنایی، عطار، عراقی، احمد غزالی، عین‌القضاة همدانی، مولوی و حافظ.» (جعفری صادقی، تصوف و راه ملامت، ۱۳۹۲: ۲۵)

۴- مضمون «پرهیز از عیب‌جویی دیگران و اهتمام به تزکیه‌ی نفس خویش» در غزلیات فارسی یادآور احادیث فراوانی از پیامبر گرامی اسلام (ص) و مولای متقیان علی (ع) می‌باشد.

پیامبر (ص): «طوبی لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ».

علی (ع): «مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اِشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ».

علی (ع): «لَا تَتَّبِعَنَّ عُيُوبَ النَّاسِ، فَإِنَّ لَكَ مِنْ عُيُوبِكُمْ - إِنْ عَقَلْتَ - مَا يَشْغُلُكَ مِنْ عَنِ تَعِيبِ أَحَدٍ».

۵- حکایت‌های فراوانی از این‌گونه شیوه‌ی تعامل و سلوک عرفا در میان مردم و تسامح در برخورد با خطاکاران و ایجاد دگرگونی درونی و توبه‌ی در ایشان در سخنان عرفا و آثار عرفانی ثبت گردیده است. این چند بیت از منطق‌الطیر عطار مثال خوبی در این باره می‌تواند باشد:

بوسعید مهنه در حمام بود	قایمش افتاد و مرد خام بود
شوخی شیخ آورد تا بازوی او	جمع کرد آن جمله پیش روی او
شیخ را گفتا بگو ای پاک‌جان	تا جوان‌مردی چه باشد در جهان؟
شیخ گفتا شوخی پنهان کردن است	پیش چشم خلسق نیاوردن است
این جوابی بود بر بالای او	قایم افتاد آن زمان در پای او

منابع و مأخذ

۱. قرآن.
۲. جعفری‌صادقی، سیدعلی، ۱۳۹۲، تصوف و راه ملامت، فصل‌نامه عرفان اسلامی، شماره سی و ششم، ص ۲۷-۱۲.
۳. _____، ۱۳۹۲، غزل فارسی و آموزه‌های ملامتی، پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی، سال پنجم، شماره هفدهم، ص ۲۴-۱.
۴. حافظ، شمس‌الدین محمد، ۱۳۶۲، دیوان اشعار، تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.
۵. خواجه‌ی کرمانی، کمال‌الدین محمود، ۱۳۷۴، دیوان اشعار، به کوشش سعید قانع، تهران: بهزاد.
۶. سعدی، مشرف‌الدین مصلح، ۱۳۷۶، کلیات آثار، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: داد.
۷. سمرقندی، دولت‌شاه، ۱۳۸۲، تذکره‌الشعرا، تصحیح ادوارد براون، تهران: اساطیر.
۸. سنایی، ابوالمجد مجدود، ۱۳۸۵، دیوان اشعار، به کوشش پرویز بابایی، تهران: نگاه.
۹. عطار، فریدالدین، ۱۳۷۰، دیوان اشعار، تصحیح سعید نفیسی، تهران: کتابخانه سنایی.
۱۰. _____، ۱۳۶۶، منطق‌الطیر، تصحیح سیدصادق گوهرین، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۱. مراغه‌ای، اوحدالدین، ۱۳۷۶، دیوان اشعار، تصحیح امیراحمد اشرفی، تهران: پیشرو.
۱۲. مولوی، جلال‌الدین، ۱۳۷۸، مثنوی معنوی، تصحیح قوام‌الدین خرمشاهی، تهران: ناهید.
۱۳. نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، دیوان اشعار، تصحیح مظاهر مصفا، تهران: علمی.